

دکتر دیو متیوسون، مکاشفه، سخنرانی ۲ ژانرهای ادبی

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر دیو متیوسون هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه. این جلسه شماره ۲ در مورد ژانر ادبی پشت کتاب مکاشفه است -- مکاشفه، نبوی و رساله.

ما کمی در مورد پیشینه تاریخی مکاشفه و پیشینه ادبی آن صحبت کرده‌ایم و من پیشنهاد دادم که مانند هر کتاب مقدس دیگر، به ویژه کتاب عهد جدید، درک شرایط و محیطی که در واقع باعث نگارش این کتاب شده است، مهم است.

اغلب ما وقتی صحبت از کتاب مکاشفه می‌شود، از این موضوع غفلت می‌کنیم یا آن را فراموش می‌کنیم، و اغلب وسوسه می‌شویم که مستقیماً به دوران مدرن خود بپریم و سعی کنیم آنچه را که در روزگار ما می‌گذرد با آنچه در مکاشفه می‌یابیم، مرتبط کنیم. همانطور که دیده‌ایم، این چیز جدیدی نیست. در تاریخ کلیسا، به معنای واقعی کلمه، از قرن دوم، سوم و چهارم، مفسران مکاشفه این کار را انجام داده‌اند.

آنها وقایعی را در زمان خود دیده‌اند و متقاعد شده‌اند که آن وقایع کلید فهم و رمزگشایی مکاشفه بوده‌اند یا اینکه مکاشفه مستقیماً در مورد همان وقایع صحبت می‌کرده یا آنها را پیش‌بینی می‌کرده است. اما من پیشنهاد کرده‌ام که مانند هر کتاب دیگری، باید مکث کنیم و اول از همه، کتاب مکاشفه را با توجه به زمینه آن، از نظر تاریخی و ادبی بررسی کنیم. ما کمی به ژانر ادبی یا نوع ادبی مکاشفه نگاه کرده‌ایم و نشان می‌دهیم، که مکاشفه، همانطور که اکثر مفسران موافقند، حداقل از سه شکل ادبی تشکیل شده است: آخرالزمان، پیشگویی و رساله.

و از آنجایی که ما با آخرالزمان آشنا نیستیم و هیچ تشبیه بسیار نزدیکی برای آن در دنیای مدرن نداریم، هرچند چند مورد را پیشنهاد می‌کنم که ممکن است به ما در درک آن کمک کند، مهم است که مکث کنیم و بررسی کنیم که این انواع ادبی چه هستند، زیرا من متقاعد شده‌ام که همه این انواع ادبی برای یوحنا کاملاً شناخته شده بوده‌اند و برای خوانندگان اولیه او نیز کاملاً شناخته شده بوده‌اند. و بنابراین، باید پرسیم که این انواع ادبی چه بوده‌اند و خوانندگان چگونه آنها را درک می‌کردند؟ و سپس این چگونه در نحوه تفسیر ما از کتاب مکاشفه تفاوت ایجاد می‌کند؟ بنابراین ما با یک آخرالزمان شروع خواهیم کرد. امروزه، همانطور که قبلاً گفتیم، وقتی به آخرالزمان فکر می‌کنیم، به یک پایان فاجعه‌بار برای تاریخ، فاجعه‌ای در مقیاس جهانی، پایان جهان، یک پایان فاجعه‌بار و فاجعه‌بار جهان فکر می‌کنیم، و منظور ما از آخرالزمان همین است.

با این حال، در قرن اول، وقتی در مورد آخرالزمان در رابطه با قرن اول صحبت می‌کنیم، من مطمئن نیستم که آنها آن را به عنوان اشاره‌ای به پایان جهان یا نوعی فاجعه جهانی درک می‌کردند، اما آن را به عنوان یک قالب ادبی درک می‌کردند. باز هم، کلمه آخرالزمان یک اصطلاح ادبی نیست که آنها برای اشاره به نوعی از ادبیات استفاده می‌کردند. این اصطلاحی است که ما استفاده می‌کنیم، اما در واقع از آن ناشی می‌شود اصطلاح آخرالزمان از فصل اول و آیه اول مکاشفه آمده است، و محققان این کلمه را در آن زمان گرفته و از آن برای اشاره به گروهی از آثار ادبی یا گروهی از نوشته‌هایی که بسیار شبیه مکاشفه هستند استفاده می‌کنند.

بنابراین، نکته این است که به نظر می‌رسد گروهی از نوشته‌ها وجود دارند که ویژگی‌های متمایز و منحصر به فردی دارند که مکاشفه به آنها تعلق دارد، و محققان از کلمه مکاشفه یا آخرالزمان، کلمه یونانی آپوکالوپسیس، که در فصل اول و آیه اول آمده است، برای اشاره به این نوع ادبیات استفاده کرده‌اند. بنابراین، مکاشفه اول

آیه اول با وحی عیسی مسیح آغاز می‌شود، که خداوند به او داده است تا به بندگان نشان دهد. بنابراین، ما قبلاً به طور خلاصه به این کلمه، کلمه آخرالزمان یا وحی، نگاه کرده‌ایم و به معنای آشکار شدن یا پرده برداشتن است.

اما باز هم، در ابتدا به نوعی از ادبیات اشاره نداشت، اما حتی با استفاده از این کلمه، به نظر می‌رسد یوحنا در حال نوشتن اثری ادبی است که به یک آشکارسازی یا کشف شدن وابسته است یا با آن مشخص خواهد شد. و ما امروز دوباره از آن برای اشاره به نوع متمایزی از نوشتار استفاده می‌کنیم. این نوع نوشتار که ما آن را آخرالزمان می‌نامیم، تقریباً از حدود، یا بیشتر آخرالزمان‌هایی که ما از وجود آنها گزارش داریم، یک نوع ادبی رایج بود که تقریباً از حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد تا ۲۰۰ میلادی شکوفا شد.

این یک نوع ادبیات شناخته‌شده و قابل تشخیص بوده است، و تنها دو نمونه‌ای که ما در مجموعه کتب مقدس در کتاب مقدس خود داریم، البته، مکاشفه و سپس کتاب عهد عتیق دانیال است. کتاب حزقیال بخش‌هایی دارد که شبیه آخرالزمان است. کتاب‌های اشعیا و زکریا نیز بخش‌هایی دارند که شبیه آخرالزمان هستند.

اما ده‌ها نوشته‌ی دیگر وجود دارد که شبیه کتاب‌های مکاشفه و دانیال هستند. بنابراین، مکاشفه و دانیال تنها بخشی از یک گروه وسیع‌تر از نوشته‌ها هستند که محققان آنها را آخرالزمان نامیده‌اند. و ما بررسی خواهیم کرد که آن چیست.

اگر به خواندن سایر آخرالزمان‌ها علاقه‌مند هستید، و من شما را به این کار تشویق می‌کنم، بهترین کاری که می‌توان انجام داد تا جایی که به صورت مکتوب و چاپی است، می‌توان جلدهای جیمز چارلزورث، عهد عتیق شبه‌اپیگرافا، را تهیه کرد. جلد اول مجموعه‌ای از ترجمه‌های انگلیسی اکثر آخرالزمان‌ها است. دوباره نوشته شده، تقریباً بین ۲۰۰ تا ۲۸۰ پیش از میلاد.

در غیر این صورت، می‌توانید به صورت آنلاین به اکثر آنها در گوگل مراجعه کنید و ترجمه‌های انگلیسی را پیدا کنید. آثار، ممکن است با آثاری مانند اول خنوخ، دوم خنوخ، دوم باروک و چهارم عزرا مواجه شوید و مکاشفه ابراهیم نیز از مکاشفات رایج است. چوپان هرماس یک مکاشفه اولیه مسیحی بود که تقریباً همزمان با مکاشفه نوشته شده است، اگرچه در مجموعه عهد جدید ما گنجانده نشده است.

اما همه اینها آثاری هستند که بسیار شبیه مکاشفه و دانیال هستند و به نظر من به ما کمک می‌کنند تا کمی بیشتر بفهمیم که مکاشفه چیست. خوب، آخرالزمان چیست؟ اول از همه، آخرالزمان، به عنوان یک قالب ادبی، به عنوان نوعی از ادبیات، اساساً روایتی اول شخص از رؤیای یک شخص بود. بنابراین، فرض بر این است که کسی یک تجربه رؤیایی داشته و اکنون آن را به صورت زندگینامه می‌نویسد.

بنابراین، این روایتی از تجربه رؤیایی کسی است که آن را نوشته است و اکنون در دسترس دیگران است تا آن را بخوانند و به یک معنا، تقریباً آنچه را که پیشگو، نامی که اغلب به فردی که رؤیا را دیده است اطلاق می‌شود، آنچه را که پیشگو دیده است، دوباره تجربه کنند، اکنون آن را می‌نویسد و به خوانندگان خود منتقل می‌کند. فرض پشت آخرالزمان راهی برای دانستن است. اغلب، در گذشته، آخرالزمان با دیدگاه خاصی از تاریخ مرتبط بود که در آن تاریخ اساساً شر بود و مستلزم پایان تاریخ و آغاز جهانی جدید، دوره‌ای جدید بود که عدالت و برکت را به ارمغان می‌آورد.

بنابراین، شما نوعی دوگانگی بین عصر شر فعلی که تحت سلطه شر بود و تا حد زیادی به شر واگذار شده بود، داشتید و تنها امیدی به عصر آینده‌ای وجود داشت که جایگزین آن شود و عدالت و برکت را به ارمغان بیاورد. و این تنها می‌توانست منحصرأ توسط عمل خدا برای مداخله در تاریخ و پایان دادن به تاریخ و آغاز

این عصر آینده حاصل شود. بنابراین اغلب ادبیات آخرالزمانی به عنوان نشانه‌ای از نوعی آخرالزمان در نظر گرفته می‌شود.

یعنی تاریخ شر بود، تاریخ رها شده بود، و تنها امید ما به مداخله الهی و مستقیم خداوند در تاریخ بود تا آن را به پایان برساند و جهانی جدید را آغاز کند. با این حال، من فکر می‌کنم این اساسی‌تر است، و در واقع، من استدلال می‌کنم وقتی بسیاری از آخرالزمان‌ها را می‌خوانید، همه آنها به هر حال با این سناریو مطابقت ندارند. یک فرض اساسی‌تر در پشت آخرالزمان‌ها، راهی برای دانستن است.

یک آخرالزمان، دوباره روایت اول شخص از تجربه رؤیایی یک نفر. بنابراین باید یک تجربه رؤیایی وجود داشته باشد و آن شخص اکنون آن را با توصیف آنچه دیده است، می‌نویسد. فرض پشت این است که دانش جهان آسمانی، فراتر از آنچه در جهان زمینی می‌بینیم، دانش دیگری وجود دارد، دانش جهان آسمانی. دانش کیهان، دانش آینده، اسرار بهشت، تنها می‌تواند از طریق وحی الهی و مستقیم به قوم خدا آشکار شود.

این نوع دانش، دانش جهان آسمانی، دانش آینده، دانش کیهان، اسرار آسمان، را نمی‌توان با روش‌های ارتباطی عادی شناخت، بلکه تنها از طریق وحی مستقیم، با دریافت وحی مستقیم از جانب خدا، می‌توان به آن دست یافت. بنابراین، به نظر می‌رسد این فرضی است که در پس یک آخرالزمان نهفته است، مبنی بر اینکه دانشی از جهان آسمانی و آینده و اسرار آسمان وجود دارد که تنها با وحی مستقیم از جانب خدا می‌توان آن را دریافت و شناخت. و این در پس یک آخرالزمان نهفته است.

به همین دلیل است که فرد باید بینشی داشته باشد. این دانش از طریق فرم رؤیایی منتقل می‌شود. سپس نویسنده این رؤیا را دریافت می‌کند و آنچه را که دیده است روایت می‌کند.

باز هم، شما این را در کتاب‌هایی مانند اشعیا فصل ششم پیدا می‌کنید. ما به آن در ارتباط با سایر متون مکاشفه نگاه خواهیم کرد. حزقیال فصل‌های اول و دوم و حزقیال ۴۰ تا ۴۸، که چند فصل آخر کتاب حزقیال رؤیایی از معبد آخرالزمان نهایی است.

ما قبلاً به کتاب دانیال در عهد عتیق اشاره کردیم. بخش عمده‌ای از آن، روایت رؤیای دانیال است. و سپس همه این آخرالزمان‌های دیگر این ویژگی را دارند که دانش جهان آسمانی و دانش آینده را که تنها از طریق وحی مستقیم از جانب خدا می‌توان به دست آورد، منتقل می‌کنند.

می‌توان گفت که تنها با گشودن آسمان‌ها توسط خدا می‌توان به طاق آسمان نفوذ کرد. و در واقع، این زبان مشترک در این آخرالزمان‌ها است که آسمان‌ها گشوده شده‌اند زیرا این تنها راهی است که بیننده می‌تواند به این دانش، این دانش الهی که خدا بر او آشکار و مکشوف می‌کند تا بتواند آن را به قوم خود منتقل کند، دست یابد. بنابراین، این اولین نکته است.

آخرالزمان، روایتی رؤیایی از رؤیای یک پیشگو یا روایتی روایی، ببخشید، روایتی روایی از رؤیای یک پیشگو است که فرض را بر وجود دانش آسمانی می‌گذارد. اسرار بهشت و آینده را تنها می‌توان از طریق وحی مستقیمی که اکنون نویسنده دریافت می‌کند و به صورت روایی برای بهره‌گیری خوانندگان می‌نویسد دانست. باز هم، این احتمال وجود دارد که نویسنده با انجام این کار، به یک معنا، به خوانندگان اجازه داده باشد تا رؤیا را دوباره تجربه کنند و در سطحی، آنچه را که آن شخص در تجربه رؤیایی خود دیده است دوباره تجربه کنند.

نکته دوم که قبلاً در آنچه گفتیم به آن اشاره کردم، این است که آخرالزمان‌ها در درجه اول مربوط به دنیای آسمانی و آینده هستند. باز هم، این مهم است زیرا قبلاً این تصور وجود داشت که آخرالزمان کاملاً مربوط

به آینده است و اطلاعات زیادی در مورد آینده وجود دارد، اما در آخرالزمان‌ها یافت می‌شود. با این حال، اطلاعات زیادی نیز وجود دارد که محیط بهشت را آشکار می‌کند.

در واقع، خواهیم دید که مکاشفه در فصل‌های چهارم و پنجم آغاز می‌شود، نه با رؤیایی از آینده، بلکه با رفتن یوحنا به بهشت و دیدن محیط آسمانی، دیدن عرش خدا، خدا نشسته بر عرش و تمام آسمانی که او را احاطه کرده است، قبل از اینکه او هرگز در مورد چیزی مربوط به تاریخ یا آینده صحبت کند. بنابراین آخرالزمان نه تنها، و احتمالاً باید بگوییم که در درجه اول در مورد آینده نبود. وظیفه آخرالزمان پیش‌بینی آینده نبود.

اما باز هم، آخرالزمان قرار بود اسرار بهشت را آشکار کند، جهان آسمانی را آشکار سازد. باز هم، چیزها و اطلاعاتی که نمی‌توانستند با روش‌های ارتباطی منطقی‌تر شناخته یا درک شوند. بنابراین، در یک آخرالزمان اغلب می‌بینیم که پیشگو به بهشت صعود می‌کند، به بهشت برده می‌شود، یا گاهی اوقات به مکان‌های دیگر برده می‌شود.

دوباره، می‌بینید که در مکاشفه ۴ و ۵. اشعیا فصل ۶، حزقیال ۱ و ۲ با رفتن یا دیدن رؤیایی از محیط آسمانی توسط پیامبر با خدا و تخت او و بهشت یا فرشته‌ای که او را احاطه کرده است، آغاز می‌شود. بنابراین، نه تنها در مورد آینده، اگرچه آن را شامل می‌شود، بلکه در مورد دنیای آسمانی نیز صحبت می‌شود.

و یکی از کتاب‌های مهم‌تر، به نظرم هنوز هم یکی از مهم‌ترین کتاب‌هاست، اگرچه اثری قدیمی‌تر است، اگر اوایل دهه ۱۹۸۰ را در نظر بگیرید، اثری قدیمی‌تر از کریستوفر رولند به نام «بهشت گشوده» است که در آن او به طرز بسیار مفیدی این دیدگاه را بسط می‌دهد. خواندنش طولانی است، اما بخش‌هایی از آن بسیار مفید بود، جایی که او نشان داد که محتوای ادبیات آخرالزمانی فقط آینده نیست. محتوا متنوع بود، اما او گفت فرض بر این است که اسراری وجود دارد، اسرار آسمانی در مورد نیت خدا برای بشریت و جهان، و اسرار جهان آسمانی که فقط می‌توانند شناخته شوند، فقط می‌توانند توسط وحی الهی به شکل یک رؤیا فاش شوند.

و این همان چیزی است که آخرالزمان نامیده می‌شود. بنابراین، اول از همه، آخرالزمان روایتی روایی از تجربه رؤیایی یک فرد است. دوم، اغلب درباره آینده است، اما در درجه اول درباره جهان آسمانی به عنوان محتوای آنچه فرد دیده است.

باز هم، فرض بر این است که اسرار بهشت و اسرار خدا و نیت او برای بشریت و جهان تنها از طریق وحی الهی قابل فهم است. سومین ویژگی آخرالزمان این است که معمولاً این اطلاعات در مورد جهان آسمانی و آینده از طریق زبان و تصاویر بسیار نمادین منتقل می‌شود. استعاره‌ها و نمادگرایی شیوه‌های اصلی ارتباط هستند.

بنابراین، یک بیننده یک تجربه رؤیایی دارد و آنچه می‌بیند به زبان نمادین به او منتقل می‌شود و سپس او به زبان نمادین و نمادگرایی می‌نویسد که تا حد امکان به آنچه واقعاً در رؤیا دیده است، شباهت داشته باشد. بنابراین، اغلب نویسندگانی را می‌بینید که می‌گویند، من چیزی را دیدم که مانند بلور می‌درخشید، یا کسی را به عنوان پسر انسان دیدم، یا چیزی را به عنوان تخت دیدم. ایده این است که تا حد امکان به آنچه نویسنده در رؤیای خود دیده است، شباهت داشته باشد.

بنابراین، من فکر می‌کنم، و آن را اینطور برداشت می‌کنم، که نویسنده در تجربه‌ی رؤیایی خود چیزهایی را می‌بیند که به او منتقل می‌شوند یا به شکل نمادین می‌بیند، و سپس همانطور که آنها را می‌نویسد و روایت می‌کند، آنها را با استفاده از نمادها و تصاویری روایت می‌کند که تا حد امکان به آنچه واقعاً دیده است

شباهت دارند. ما به این موضوع باز خواهیم گشت و خواهیم دید که چرا این مهم است، اما شاید یکی از دلایل استفاده از نمادگرایی این باشد که نویسنده در حال آشکار کردن یک واقعیت آسمانی است، واقعیتی که از این واقعیت زمینی فراتر می‌رود، به طوری که زبان نمادین مناسب‌ترین زبان برای انتقال آن واقعیت است، چیزی که آسمانی است و از قلمرو زمینی فراتر می‌رود. با این حال، نمادگرایی روشی برای برقراری ارتباط دارد که قدرتمندتر از ابزارهای ارتباطی سراسر است و تحت‌اللفظی‌تر است.

یعنی، نمادگرایی اغلب نه تنها از نظر محتوا ارتباط برقرار می‌کند، بلکه این کار را به گونه‌ای انجام می‌دهد که احساسات را برمی‌انگیزد و کل وجود را، چه از نظر عقلانی و چه از نظر عاطفی، شاید مهم‌تر از آن از نظر عاطفی، در برقراری ارتباط با بیننده و همچنین با خوانندگان درگیر می‌کند. همچنین، خواهیم دید که زبان نمادین همچنین روشی برای تمرکز بیشتر بر معنای کلامی به جای هویت دقیق آنچه نویسنده دیده است، دارد. پس، در مورد آن فکر کنید.

چه چیزی بیشتر شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ اگر از کسی بپرسید که می‌گوید، مراقبش باش چون می‌داند چطور حيله گر و فریبنده باشد، یا مراقبش باش چون یک مار است، مار خطاب کردن او احساسات را برمی‌انگیزد، به‌خصوص اگر مثل من از مارها بیزار باشید. این کار انواع احساسات را برمی‌انگیزد و با واکنش عاطفی شما بازی می‌کند. مار خطاب کردن او راه قدرتمندتری است، یک راه استعاری برای گفتن اینکه او حيله گر و فریبنده است.

بنابراین، نمادگرایی راهی برای برانگیختن تخیلات ما، برانگیختن احساسات ما، و ایجاد نه تنها یک پاسخ منطقی، بلکه یک پاسخ احساسی به اطلاعاتی که بیننده اکنون منتقل می‌کند، دارد. بنابراین، نمادگرایی بخش بسیار مهمی از ادبیات آخرالزمانی است. آنچه نویسنده واقعاً دیده است نه تنها به صورت نمادین به او منتقل می‌شود، بلکه اکنون او به زبانی نمادین و استعاری می‌نویسد که بسیار بسیار شبیه به چیزی است که واقعاً دیده است.

بنابراین، همانطور که خواهیم دید، بخشی از تفسیر آخرالزمان، تلاش برای درک معنای نمادگرایی است. نویسنده این نمادگرایی را از کجا آورده است؟ به چه چیزی اشاره دارد؟ چه چیزی را می‌خواهد منتقل کند؟ بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت و البته همانطور که مکاشفه را بررسی می‌کنیم، انواع فرصت‌ها را برای کلنجار رفتن با نمادها و تصاویر خواهیم داشت. یکی دیگر از ویژگی‌های ادبیات آخرالزمانی، که به برخی از مواردی که قبلاً در مورد آنها صحبت کردیم مربوط می‌شود، این است که این ادبیات، تصویری از واقعیت آسمانی و آینده است. یک تصویر آخرالزمانی قرار است دیدگاه جدیدی در مورد زمان حال و زمان حال خوانندگان ارائه دهد.

باز هم، یعنی، آخرالزمان در درجه اول قرار نیست آینده را پیش‌بینی کند، به خصوص آینده‌ای بسیار بسیار فراتر از افق خوانندگان. آخرالزمان قرار است دیدگاهی از وضعیت فعلی خوانندگان ارائه دهد. معمولاً فرض پشت آخرالزمان‌ها این است که، اگرچه این در مورد همه آنها صادق نیست، اما فکر می‌کنم تا آنجا که به این موضوع مربوط می‌شود که دقیقاً چه چیزی باعث شده یک نویسنده دیدگاهی داشته باشد و آخرالزمان بنویسد، چه نوع موقعیت‌هایی.

اما یک موقعیت رایج اغلب زمانی است که قوم خدا با نوعی بحران روبرو هستند، مانند زندگی تحت ستم یک امپراتوری غالب، آخرالزمان برای کمک به آنها در کنار آمدن با آن و ارائه دیدگاهی در مورد آن است. به یاد داشته باشید که گفتیم آخرالزمان برای آشکار کردن و فاش کردن یا افشای اطلاعات مربوط به قلمروهای آسمانی و جهان آسمانی نیت خدا و اسرار آسمانی که اکنون برای یک پیشگو آشکار شده است، که او به بشریت یا به خواندگانش، به قوم خدا، منتقل می‌کند. هدف پشت این امر ارائه دیدگاهی در مورد

وضعیت آنها بود، تا به آنها اجازه دهد آن را از دریچه جدیدی ببینند تا بتوانند بر اساس آن واکنش نشان دهند.

وقتی این اطلاعات را داشته باشند، وقتی این دانش را از طریق یک رؤیای آخرالزمانی که برایشان نوشته شده است، به دست آورند، وقتی اکنون این اطلاعات و این دیدگاه جدید را داشته باشند، اکنون می‌توانند وضعیت خود را از زاویه جدیدی ببینند و بر اساس آن واکنش نشان دهند. شاید چند تشبیه امروزی در مورد نحوه عملکرد یک رؤیا یا آخرالزمان. یکی از آنها، و این مختص من نیست، اگر زیاد مطالعه کنید، افراد زیادی را خواهید یافت که از این مثال استفاده می‌کنند.

من توانستم رد آن را تا سال ۱۹۷۴ و تفسیری از محقق به نام جورج ییزلی موری، تفسیری اولیه که او در کتاب مکاشفه نوشت، پیدا کنم که هنوز هم بسیار مفید است، اما او از تشبیه یک کارتون سیاسی استفاده کرده است. ممکن است به قبل از آن زمان برگردد، اما او، بدون جستجو، اولین کسی است که من از این تشبیه استفاده کرده است و بسیاری دیگر آن را تا به امروز به کار برده‌اند. فکر می‌کنم این تشبیه مفید است.

به این فکر کنید که یک کارتون سیاسی چگونه کار می‌کند. وقتی یک کارتون سیاسی را می‌خوانید، دو چیز مهم است. اول، کارتون سیاسی‌ای است که از طریق تصاویر بسیار نمادین و اغراق‌آمیز ارتباط برقرار می‌کند.

بنابراین، شما یک کارتون سیاسی را می‌خوانید، اگر با تصویر و اگر با وضعیت سیاسی آشنا باشید، می‌توانید، آن تصاویر و معنای آنها و آنچه را که پیشنهاد می‌دهند و آنچه را که در مورد وضعیت سیاسی بیان می‌کنند شناسایی کنید. یک نویسنده می‌تواند بنشیند و یک پاراگراف نثر ساده در مورد دیدگاه خود در مورد آنچه از نظر سیاسی در حال وقوع است بنویسد، اما یک کارتون، یک کارتون سیاسی، روشی بسیار تخیلی و برانگیزاننده برای اظهار نظر یا حتی انتقاد از آنچه از نظر سیاسی در حال وقوع است، می‌باشد. و وقتی یک کارتون سیاسی را می‌خوانید، دوباره متوجه می‌شوید که تصاویر گاهی اوقات اغراق‌آمیز هستند.

گاهی اوقات می‌توانید رئیس‌جمهور ایالات متحده یا رئیس‌جمهور یا رهبر کشور دیگری را با ویژگی‌های اغراق‌آمیز، مانند سر یا چیز دیگری، شناسایی کنید تا شناسایی از دستتان نرود. اغلب حیوانات به عنوان نشانه یا نماد احزاب سیاسی مختلف در ایالات متحده آمریکا عمل می‌کنند. فیل به عنوان نمادی برای یک حزب سیاسی عمل می‌کند.

الغ به عنوان نمادی برای یک حزب سیاسی خاص عمل می‌کند. عقاب به عنوان نمادی برای ایالات متحده، آمریکا و سایر تصاویری که تصاویر آرشیوی هستند و ما به ارتباط آنها با چیزهای خاص عادت کرده‌ایم عمل می‌کند. بنابراین، نویسنده یک کارتون سیاسی از تصاویر و نمادهایی که ما با آنها آشنا هستیم استفاده می‌کند و تقریباً آنها را اغراق می‌کند تا چیزی در مورد وضعیت سیاسی به روشی که چیزی بیش از انتقال اطلاعات ساده است، منتقل کند.

این با احساسات شما بازی می‌کند. واکنشی را برمی‌انگیزد. تخیل و احساسات شما را به بازی می‌گیرد تا به گونه‌ای واکنش نشان دهید و موقعیت را به گونه‌ای ببینید که نویسنده کارتون می‌خواهد.

بنابراین، اولین نکته در مورد کارتون‌های سیاسی، ماهیت نمادین آنهاست. آنها از طریق نمادها و استعاره‌ها ساختارهای تخیلی اغراق‌آمیز از رهبران سیاسی و کشورها، و موقعیت‌ها و چیزهایی از این قبیل، ارتباط برقرار می‌کنند. این موضوع مرا به دومین ویژگی می‌رساند که کارتون‌های سیاسی به افراد و رویدادهای واقعی اشاره دارند.

، آنها تخیلی نیستند. آنها فقط یک زبان یا تصاویر افسانه‌ای یا علمی تخیلی نیستند. آنها در واقع به اشخاص، رویدادها و مکان‌های واقعی اشاره دارند.

با این حال، آن اشخاص، رویدادها و مکان‌ها با زبانی بسیار نمادین و استعاری به تصویر کشیده شده‌اند. همین امر در مورد آخرالزمان نیز صادق است. به نظر من، آخرالزمان به اشخاص، مکان‌ها و رویدادهای واقعی در تاریخ و آینده اشاره دارد.

آخرالزمان‌ها به آینده اشاره دارند، هرچند نه منحصرأً. بنابراین، آخرالزمان به اشخاص، رویدادها و مکان‌های واقعی در تاریخ، در زمان خوانندگان و در آینده اشاره دارد. اما آخرالزمان‌ها آن اشخاص، مکان‌ها و رویدادها را مانند یک کارتون سیاسی با تصاویر بسیار نمادین و تخیلی و گاهی حتی اغراق‌آمیز توصیف می‌کنند تا شما منظور را متوجه شوید.

به این ترتیب شما به موقعیت به شیوه‌ای جدید نگاه می‌کنید. دیدگاه نویسنده را به شیوه‌ای جدید می‌بینید. و دوباره می‌توانید موقعیت خود را از دریچه‌ای جدید ببینید.

، بنابراین، برای مثال، اگر شما قوم خدا هستید و تحت یک رژیم سرکوبگر، یک امپراتوری، زندگی می‌کنید آخرالزمان ممکن است به شما کمک کند تا آن موقعیت را دوباره تفسیر کنید و آن را از زاویه‌ای کاملاً جدید ببینید. بنابراین، کارتون‌های سیاسی، به عنوان مثال، می‌توانند به ما کمک کنند تا بفهمیم آخرالزمان چگونه عمل می‌کند. بله، به وقایع و موقعیت‌ها و اشخاص و مکان‌های واقعی اشاره دارد، اما آنها را با زبانی بسیار نمادین، تخیلی و گاهی حتی اغراق‌آمیز به تصویر می‌کشد تا شما منظور را متوجه شوید.

و به این ترتیب شما موقعیت را از زاویه جدیدی می‌بینید. تشبیه دیگری که دوست دارم در توصیف آخرالزمان استفاده کنم، کمی شبیه تماشای یک نمایش است. اگر در یک سالن اجتماعات نشسته باشید و نمایشی را که روی صحنه می‌رود تماشا کنید، تنها چیزی که می‌بینید اتفاقاتی است که در آن صحنه می‌افتد.

چیزی که شما نمی‌بینید، چیزی است که پشت پرده، پشت صحنه که باعث اجرای نمایش می‌شود، می‌گذرد. اگر می‌توانستید پرده را بالا بزنید و پشت آن را نگاه کنید، مدیر صحنه را می‌دیدید، شاید تمام افرادی که مسئول نورپردازی هستند را می‌دیدید، تمام افرادی که مسئول وسایل صحنه و لباس‌ها هستند را می‌دیدید افرادی را می‌دیدید که با عجله این طرف و آن طرف می‌روند و انواع کارهایی را انجام می‌دهند که باعث اجرای نمایش می‌شود. اما وقتی فقط در حال تماشای نمایش هستید، این‌ها را نمی‌بینید.

این تقریباً همان چیزی است که وحی یا آخرالزمان به آن شباهت دارد. این نمایش شبیه چیزی است که شما با چشمان خود می‌بینید. از نظر تجربی، در اطراف من چه می‌گذرد؟ و کاری که آخرالزمان انجام می‌دهد این است که پرده را کنار می‌زند تا بتوانید پشت صحنه و پشت صحنه را ببینید تا ببینید واقعاً چه اتفاقی می‌افتد تا یک واقعیت کاملاً جدید را ببینید که در واقع بر واقعیتی که من با چشمانم می‌بینم تأثیر می‌گذارد و با آن برخورد می‌کند.

و باز هم، کل نکته‌ی آخرالزمان این است که شناخت واقعیت پشت آنچه می‌بینم، تنها از طریق یک آشکارسازی، کنار رفتن پرده‌ی آسمان، امکان‌پذیر است تا بتوانید پشت این دنیای فیزیکی را ببینید، چیزی بیش از آنچه با چشم دیده می‌شود. وقتی به دنیای تجربی که می‌توانم آن را بچشم، لمس کنم و با حواسم حس کنم و ببینم، نگاه می‌کنم، آخرالزمان به من یادآوری می‌کند که واقعیت چیزی بیش از این است. یک واقعیت کاملاً جدید، یک دنیای آسمانی، یک واقعیت آسمانی و همچنین آینده‌ای وجود دارد که تنها از طریق این وحی و از طریق این رؤیا قابل آشکارسازی و شناخت است.

و آن واقعیت بر آنچه در دنیای من می‌گذرد تأثیر می‌گذارد و آن را تعیین می‌کند. به نوعی پشت آن ایستاده است. و با دیدن این واقعیت، من نمایش را از زاویه کاملاً جدیدی می‌بینم.

و اکنون می‌توانم از زاویه دیگری به آن پاسخ دهم. بنابراین، برای مثال، دوباره، در مورد وحی، فقط در ابتدا شاید اکنون بتوانید ببینید که وحی چگونه ممکن است کار کند. و اینکه چرا ما کمی وقت صرف صحبت در مورد پیشینه تاریخی می‌کنیم.

با توجه به وضعیت بسیاری از خوانندگان در قرن اول، هفت کلیسایی که از مکاشفه ۲ و ۳ آمده‌اند، در امپراتوری روم زندگی می‌کردند، جایی که قیصر بر تخت سلطنت خود نشسته بود، و جایی که با انواع تصاویر و یادآوری‌هایی از دین سپاسگزاری که به قیصر و حتی خدایان دیگر و امپراتوری روم برای رفاه، صلح خود داشتند، و وسوسه سازش پرستش و وفاداری انحصاری به خدا با درگیر شدن در فرهنگ و تجارت و مذهب امپراتوری روم و سیاست آن مواجه بودند، که همه اینها با هم در هم تنیده و با دقت و از نزدیک در هم تنیده بودند. بنابراین، کتاب مکاشفه، به عنوان یک آخرالزمان، می‌گوید آنچه را که وقتی به اطراف نگاه می‌کنید و به امپراتوری روم و آنچه در حال وقوع است نگاه می‌کنید، می‌بینید، آنچه در دنیای تجربی می‌بینید، همه چیز نیست. چیزهای بیشتری از آنچه به چشم می‌آید وجود دارد.

به عنوان یک آخرالزمان، مکاشفه سپس پرده را کنار می‌زند یا حجاب را کنار می‌زند تا آنها بتوانند پشت صحنه تاریخ را ببینند. و آنها واقعاً می‌توانند دنیای آسمانی را ببینند و می‌توانند آینده‌ای را ببینند که به آنها اجازه می‌دهد وضعیت خود را در نوری جدید ببینند. اکنون روم مانند گذشته به نظر نمی‌رسد.

حالا آنها موقعیت خود را از زاویه جدیدی می‌بینند و می‌فهمند که چگونه باید واکنش نشان دهند. به عنوان یک آخرالزمان، این فیلم با استفاده از نمادها، تصاویر و استعاره‌هایی که دقیقاً آنچه را که در دنیای آنها می‌گذرد به تصویر می‌کشد، دیدگاه کاملاً متفاوتی ارائه می‌دهد. بنابراین با روم ارتباط برقرار نکنید.

مراقب باشید که با روم همراه نشوید. و مراقب باشید که وفاداری انحصاری به عیسی مسیح و خدا، پرستشی که فقط آنها شایسته آن هستند را نقض نکنید. بنابراین اول از همه، گفتیم که مکاشفه روایتی، روایی از تجربه رؤیایی یک شخص است.

دوم، آن تجربه رؤیایی، یک واقعیت متعالی و آسمانی را منتقل می‌کرد. سوم، این تجربه از طریق زبانی بسیار نمادین منتقل می‌شد. این به اشخاص، مکان‌ها و رویدادهای واقعی در تاریخ اشاره دارد.

اما این کار را به صورت نمادین و استعاری انجام می‌دهد. چهارم، وحی به عنوان یک آخرالزمان، یک بینش است، به عنوان بینشی از جهان آسمانی و واقعیت آسمانی، دیدگاه متفاوتی از جهان کنونی آنها ارائه می‌دهد. به آنها اجازه می‌دهد تا چیزها را از دریچه‌ای جدید ببینند.

و در نهایت، باز هم، کارکرد آخرالزمان پیش‌بینی آینده نیست. کارکرد اصلی آخرالزمان تشویق و هشدار است. برای مثال، تشویق آن دسته از مسیحیان یا قوم خدا که در محاصره یک امپراتوری یا جامعه ظالم هستند.

اما همچنین به معنای هشدار دادن در مورد داوری قریب‌الوقوع برای کسانی است که سازش می‌کنند یا برای کسانی که از نشان دادن وفاداری خود به خدا به تنهایی امتناع می‌ورزند. بنابراین، وقتی به مکاشفه نگاه می‌کنید، مکاشفه تمام این ویژگی‌هایی را که مشخصاً متعلق به این نوع ادبیات به نام آخرالزمان است، به اشتراک می‌گذارد. بنابراین، به نظر من، مکاشفه را می‌توان به عنوان یک آخرالزمان طبقه‌بندی کرد.

روایتی اول شخص از رؤیای یک نفر، تجربه‌ای رؤیایی از جهان آسمانی و آینده، که با زبانی بسیار نمادین بیان می‌شود و دیدگاهی متعالی و آسمانی از وضعیت آنها را به منظور تشویق و هشدار ارائه می‌دهد. از آنجایی که مکاشفه با این ویژگی‌ها مطابقت دارد، می‌توان آن را آخرالزمان نامید. حال، ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارد که گاهی اوقات در آخرالزمان‌هایی که مکاشفه دارد، می‌بینید و من از آنها صرف نظر کرده‌ام.

یکی از آنها شیوع موجودات فرشته‌گون است. شما اغلب در آخرالزمان، فرشتگانی را می‌بینید که یا با فرد صاحب رؤیا صحبت و گفتگو می‌کنند یا فرد را هدایت می‌کنند، چیزی شبیه به سه روح در سرود کریسمس چارلز دیکنز که ابنزر اسکروچ را در نوعی سفر رؤیایی هدایت کردند. گاهی اوقات فرشتگانی را می‌بینید که آن نقش و انواع نقش‌های دیگر را ایفا می‌کنند و داوری را بر زمین نازل می‌کنند.

مکاشفه نیز، از همان ابتدا، مملو از اشارات به موجودات فرشته‌ای است، شاید نه به گستردگی برخی دیگر از آخرالزمان‌ها، اما با این حال موجودات فرشته‌ای را در سراسر کتاب مکاشفه پیدا می‌کنید. بنابراین، به نظر من، مکاشفه را می‌توان به وضوح به عنوان یک آخرالزمان طبقه‌بندی کرد. هر چقدر هم که منحصر به فرد باشد، هر چقدر هم که با سایر آخرالزمان‌ها متفاوت باشد، مکاشفه همچنان می‌تواند به عنوان یک آخرالزمان توصیف شود.

یکی از ویژگی‌هایی که مکاشفه را به وضوح متمایز می‌کند، این است که بیشتر مکاشفه‌هایی که بین حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد تا ۲۰۰ سال پس از میلاد نوشته شده‌اند، چیزی هستند که محققان آن را با نام مستعار می‌نامند، که معمولاً به نام شخص دیگری نوشته می‌شوند. یعنی شخصی که ادعا می‌کند رؤیا دیده، واقعاً آن شخص نیست. ممکن است کسی ادعا کند که رؤیایی در روح خنوخ یا عزرا دیده است.

به عبارت دیگر، کتاب‌هایی با عنوان اول خنوخ و دوم خنوخ، از نظر تاریخی، واقعاً توسط آن شخص نوشته نشده‌اند. آنها به وضوح توسط شخص دیگری به نام خنوخ نوشته شده‌اند. ممکن است که این شخص در واقع با روحیه خنوخ می‌نویسد، ردای خنوخ را بر تن می‌کند و این رؤیا را می‌بیند.

برخی دیگر می‌گویند، نه، این فقط کسی است که سعی می‌کند به قدرت برسد یا توجه دیگران را جلب کند بنابراین به نام کسی مشهور مانند خنوخ یا عزرا یا کسی شبیه به آنها می‌نویسد. مکاشفه به نام شخص دیگری نوشته نشده است. یوحنا خود را به عنوان معاصر خوانندگانش معرفی می‌کند.

او ادعا می‌کند، به خصوص در فصل ۱ و آیه ۹، می‌گوید: «من، یوحنا، برادر و همراه شما در رنج و پادشاهی و بردباری که در عیسی مسیح از آن ماست.» یوحنا این را به نام برخی از شخصیت‌های تاریخی گذشته مانند خنوخ یا عزرا یا ابراهیم یا دانیال یا کسی شبیه به آنها نمی‌نویسد. یوحنا این را به عنوان معاصر خوانندگان خودش می‌نویسد.

او در رنج آنها و در پادشاهی خدا با آنها همذات‌پنداری می‌کند. اکنون او به عنوان معاصر آنها می‌نویسد تا به وضعیت مستقیم آنها پردازد. مکاشفه یک آخرالزمان است.

بعداً، به تفاوت‌های ایجاد شده و نحوه خواندن آن خواهیم پرداخت. دومین ژانر ادبی یا نوع ادبی که مکاشفه به وضوح به آن تعلق دارد، نبوت است. در واقع، خود یوحنا چندین بار در سراسر کتاب، در ابتدا و به ویژه در پایان، به کتاب خود به عنوان یک نبوت اشاره می‌کند.

بنابراین، برای مثال، در فصل ۱ و آیه ۳، او گفت: «خوشا به حال کسی که کلمات این پیشگویی را می‌خواند و خوشا به حال کسانی که آن را می‌شنوند و به آن عمل می‌کنند.» فصل ۲۲ و آیه ۷، «اینک، من به زودی می‌آیم.» خوشا به حال کسی که کلمات پیشگویی این کتاب را حفظ می‌کند.

و همچنین آیه ۱۰. سپس به من گفت، کلام نبوت این کتاب را مهر و موم نکن. و آیات ۱۸ و ۱۹، به هر کسی که کلام نبوت این کتاب را بشنود، هشدار می‌دهم.

و ۱۹، و اگر کسی از این کتاب نبوت چیزی کم کند. بنابراین، یوحنا به وضوح کتاب خود را به عنوان یک نبوت معرفی می‌کند یا قصد دارد کتابش به عنوان یک نبوت خوانده شود. و همانطور که خواهیم دید، به نظر من مهم است که او این کار را در ابتدا و انتهای کتاب انجام می‌دهد.

همانطور که خواهیم دید، من متقاعد شده‌ام که یوحنا با نوشتن و برچسب زدن به عنوان یک پیشگویی، بلکه، او قصد دارد آن را به عنوان نوعی پیشگویی مسیحی قرن اول درک کند. اما در عین حال، یوحنا به وضوح طوری می‌نویسد که انگار در سنت پیامبران عهد عتیق می‌نویسد. او چیزی می‌نویسد که می‌خواهد با همان اقتدار و جدیتی که اشعیا یا حزقیال را در نظر می‌گیرند، مورد توجه قرار گیرد.

و این را می‌توان از این واقعیت دریافت که یوحنا بارها و بارها از زبان انبیای عهد عتیق الهام می‌گیرد. یوحنا بسیاری از تصاویر و نمادهای خود را از کجا می‌آورد؟ بیشتر آنها مستقیماً از متون نبوی عهد عتیق آمده‌اند حتی بیشتر از آن، یوحنا از زبانی مانند فصل ۱۰ استفاده می‌کند، او از زبان خوردن طومار استفاده خواهد کرد.

یا از زبان مأموریت یا صحنه‌های خاصی که مستقیماً از کتب نبوی آمده‌اند استفاده خواهد کرد. بنابراین یوحنا قصد دارد کتابش اساساً یک پیشگویی باشد و پیشگویی‌ای مطابق و در راستای سنت پیامبران عهد عتیق، مانند حزقیال و اشعیا و سایر پیامبران، ارمیا و غیره. بنابراین، جای تردید است که یوحنا... من مطمئن نیستم که یوحنا آخرالزمان را از پیشگویی متمایز می‌کرده است.

به احتمال زیاد، ما دوباره این دو را از هم متمایز می‌کنیم، اما احتمالاً یوحنا آنها را بسیار مشابه یا یکسان می‌دید. در واقع، همانطور که قبلاً در اشعیا ۶ و حزقیال ۱ و ۲ دیده‌ایم، انبیایی داریم که تجربیات رؤیایی دارند که بسیار شبیه به تجربیات یوحنا در مکاشفه است. در واقع، یوحنا از آن متون برای توصیف تجربه رؤیایی خود استفاده خواهد کرد.

اما یوحنا آشکارا قصد دارد کتابش به عنوان یک پیامبر عهد عتیق یا نوشته‌ای در سنت پیامبران بزرگ عهد عتیق گذشته خوانده شود. اجازه دهید مختصراً در مورد نویسنده کتاب بگویم. نمی‌خواهم این نکته را طولانی کنم و نمی‌خواهم وقت زیادی را صرف استدلال برای هویت دقیق نویسنده کنم.

نویسنده خود را یوحنا معرفی می‌کند، اما در طول تاریخ کلیسا و حتی با خواندن عهد جدید، متوجه می‌شوید که چند یوحنا وجود دارند که می‌توانند نویسنده‌ی بالقوه‌ی مکاشفه باشند. با خواندن تاریخ کلیسا، تعدادی یوحنا پیدا می‌کنید که می‌توانند نویسنده‌ی کتاب مکاشفه باشند. با این حال، جالب است که بسیاری یوحنای نویسنده در مکاشفه را همان نویسنده‌ی انجیل چهارم و همان نویسنده‌ی یوحنای اول، دوم و سوم دانسته‌اند، یعنی یوحنای رسول، یکی از شاگردان عیسی، یکی از حواریون عیسی.

او کسی بود که این رؤیا را دید. دیگران به دلایل مختلف در این مورد تردید داشته‌اند و گفته‌اند که همان یوحنا نمی‌توانسته این را نوشته باشد. بنابراین، آنها به دنبال یوحناهای دیگری هستند که در ادبیات و تاریخ کلیسا به عنوان نویسنده احتمالی کتاب مکاشفه ذکر شده‌اند.

شاید یکی دیگر از یوحناهای مشهور قرن اول، پیامبری بوده که برای این کلیساها شناخته شده بوده، بنابراین مجبور نبوده برای معرفی خود وقت بگذارد. اگرچه فکر می‌کنم می‌توان یوحنای رسول را نویسنده‌ی کتاب

مکاشفه دانست، اما وقتی خود کتاب مکاشفه را می‌خوانید، جالب است که نویسنده ادعای اقتدار یک رسول را ندارد. این موضوع به ویژه از این جهت جالب است که نویسنده، همانطور که خواهیم دید، به صورت نامه نیز می‌نویسد.

برخلاف پولس که تقریباً تمام نامه‌هایش را با اشاره به اقتدار رسولی خود آغاز می‌کند، و در کتاب‌های خاصی مانند اول قرنطیان، بارها و بارها ادعای اقتدار خود به عنوان یک رسول را برای خطاب به خوانندگانش مطرح می‌کند، یوحنا چنین کاری نمی‌کند. یوحنا ادعا نمی‌کند، حتی اگر این یوحنا رسول باشد، جالب است که او اقتدار خود را بر رسالتش بنا نمی‌کند. در عوض، او اقتدار یک پیامبر عهد عتیق را ادعا می‌کند.

همانطور که ریچارد باوکهم می‌گوید، یوحنا در اوج سنت نبوی عهد عتیق می‌نویسد. یوحنا نشان خواهد داد که چگونه این پیشگویی‌های عهد عتیق در شخص عیسی مسیح به اوج و تحقق خود می‌رسند. اما در غیر این صورت، یوحنا به وضوح ادعای اقتدار یک پیامبر عهد عتیق را دارد.

او در سنت پیامبران عهد عتیق می‌نویسد و اکنون نشان می‌دهد که چگونه آنها در شخص عیسی مسیح به اوج و کمال خود می‌رسند. بنابراین، به طور خاص‌تر، چه پیشگویی‌ای به ما کمک می‌کند تا آنچه را که در مکاشفه اتفاق می‌افتد درک کنیم؟ اساساً، یک پیامبر صرفاً کسی بود که پیام خدا را به مردم اعلام می‌کرد. وقتی عهد عتیق را با دقت می‌خوانید، متوجه می‌شوید که پیامبران، از نظر تاریخی، در زمان‌های خاصی از تاریخ اسرائیل توسط خدا فراخوانده شده‌اند.

معمولاً وقتی از رابطه پیمانی خود با خدا منحرف می‌شدند، معمولاً وقتی به دنبال بت‌ها می‌رفتند و به بت‌پرستی روی می‌آوردند. اغلب وقتی به دلیل گناهکاری خود در معرض خطر تبعید و اسارت بودند. وقتی به سخنان تسلی‌بخش و تشویق‌آمیز یا هشداردهنده نیاز داشتند، خدا پیامبری را فرا می‌خواند و پیامبری را با پیامی برای خطاب به مردم در آن موقعیت‌ها برمی‌انگیخت.

در واقع، یکی از نویسندگان گفته است که پیامبر، مجری عهد و پیمان است. کسی که رابطه‌ی عهدی اسرائیل با خدا را که در معرض خطر نقض آن بود یا نقض کرده بود، اجرا و یادآوری می‌کرد. بنابراین، قرار بود یک پیامبر مردم را به رابطه‌ی عهدی‌شان با خدا و وفاداری به عهدشان فراخواند.

بنابراین، نکته‌ی اصلی این است که یک پیامبر در درجه‌ی اول پیش‌بینی‌کننده‌ی آینده نیست. من فکر می‌کنم ما اغلب پیامبرانی را می‌خوانیم که مانند کسی هستند که فالگیر است و به گوی بلورین خیره می‌شود تا آینده‌ی شما را پیشگویی کند، یا مانند کسی که فال تاروت می‌گیرد یا کف‌بینی می‌کند تا کنجکاو شما را راضی کند یا نگرانی شما را آرام کند و با پیش‌بینی ساده‌ی اتفاقات، به شما حس کنترل بر اتفاقات آینده را بدهد. این کاری نیست که یک پیامبر انجام می‌داد.

یک پیامبر، پیشگو نبود که صرفاً آینده را برای مردم پیشگویی کند تا بدانند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. یک پیامبر، باز هم، کسی بود که پیام خدا را در دوره‌های خاصی از تاریخ اسرائیل اعلام می‌کرد تا آنها را به وفاداری به رابطه‌ی عهد با خدا فراخواند. باز هم، با وعده‌ی رستگاری، اما همچنین با هشدار دادن به آنها در مورد داوری قریب‌الوقوع در صورت امتناع از توبه و اطاعت.

بنابراین، یک پیامبر مردم را به رابطه با خدایشان فراخواند. یک پیامبر پیامی را اعلام کرد. آنها گاهی اوقات آینده را پیش‌بینی کردند.

انتظار زیادی برای رستگاری و داوری آینده وجود دارد، اما این هدف اصلی آنها نبود. حتی آن هم برای الهام بخشیدن به ایمان در قوم خدا و فراخواندن آنها به توبه و رابطه با خدا بود. گاهی اوقات اغلب می بینیم که پیامبران از ملت‌ها و امپراتوری‌های بی‌خدای اطراف خود انتقاد می‌کنند.

آنها نه تنها پیامی را برای قوم خدا در مورد وضعیت معنوی خودشان بیان کردند، بلکه امپراتوری‌های بی‌خدا و ستمگر آن زمان را نیز آشکار و نقد کردند و نشان دادند که این امر منجر به داوری و حذف آنها خواهد شد. بنابراین، پیامبران در درجه اول پیش‌بینی‌کننده آینده نبودند، بلکه قرار بود قوم خدا را به رابطه عهد و پیمان بازگردانند. پیامبران آینده را پیش‌بینی می‌کردند، اما کاری که اغلب انجام می‌دادند این بود که وضعیت فعلی را در مقابل اهداف گسترده‌تر خدا برای جهان و بشریت قرار می‌دادند.

بنابراین، گاهی اوقات پیامبران را می‌بینید که طوری صحبت می‌کنند که گویی در حال توصیف وقایعی در زمان خود خواننده یا آینده نزدیک در افق‌های وجود و دنیای خود هستند و سپس خیلی سریع به توصیف وقایعی می‌پردازند که پایان یا نتیجه‌گیری پایان جهان و پایان تاریخ را به تصویر می‌کشند. باز هم، کاری که پیامبران اغلب انجام می‌دادند، صرفاً نشان دادن این بود که چگونه وضعیت فعلی خوانندگان در نهایت در پرتو اهداف و مقاصد گسترده‌تر خدا برای کل تاریخ، شکل می‌گیرد و قابل درک است. ویژگی دوم ادبیات نبوی این است که پیامبران یا ادبیات نبوی یا پیشگویی ریشه در تاریخ دارد.

پیشگویی، باز هم، فقط پیش‌بینی آینده یا فقط یک نوع فانتزی ادبی نبود. پیشگویی آشکارا ریشه در تاریخ داشت. دربارهٔ عمل خدا در تاریخ بود.

این درباره مداخله خدا در تاریخ بود. درباره برنامه‌ها و خواسته‌های خدا برای قومش که در تاریخ زندگی می‌کنند. بنابراین، باید انتظار داشته باشیم که به عنوان یک پیشگویی، کتابی مانند مکاشفه درباره وقایع اشخاص و مکان‌های واقعی در تاریخ باشد.

این درباره عمل خدا در تاریخ، در میان و به نمایندگی از قومش خواهد بود. ویژگی سوم نبوت نه تنها اعلام پیام خدا به قومش است، به ویژه برای فراخواندن آنها به ایمان، هشدار دادن به آنها در مورد سازش و بت پرستی، و در انجام این کار همچنین ارائه نقدی از امپراتوری‌ها و ملت‌های بی‌خدا و شرور. دوم، نه تنها ریشه در تاریخ دارد، بلکه اعمال خدا را در تاریخ به تصویر می‌کشد.

سوم، نبوت در درجه اول یکی از پیام‌های اصلی در مورد داوری و رستگاری برای مؤمنان و کافران است. برای قوم وفادار خدا، خداوند وعده رستگاری و تبری می‌دهد و آنها را با رستگاری‌شان پاداش می‌دهد. برای کسانی که سازش می‌کنند و از توبه امتناع می‌ورزند، و برای امپراتوری‌ها و ملت‌های شروری که به قوم خدا ظلم می‌کنند، خداوند وعده داوری می‌دهد.

و در نهایت، درست مانند یک آخرالزمان، یک پیشگویی در درجه اول به منظور تشویق و هشدار نوشته شده است. باز هم، یک پیامبر در درجه اول برای پیش‌بینی آینده و صف کشیدن همه بنی اسرائیل برای نگاه کردن به گوی بلورین و گفتن درباره آینده‌شان در صحنه حضور نداشت. یک پیامبر در درجه اول برای تشویق و هشدار دادن به قوم خدا، تشویق آنها به وفادار ماندن به رابطه پیمانی خود با خدا، هشدار دادن به آنها از عواقب انحراف از آن و دوباره هشدار دادن به داوری، داوری قریب‌الوقوع بر ملت‌ها و امپراتوری‌های بی‌خدا و شرور، آنجا بود.

باز هم، در آن وحی، همه این ویژگی‌ها مشخص می‌شود. گذشته از این واقعیت که یوحنا به وضوح کار خود را به عنوان یک نبوت به تصویر می‌کشد و حتی آن را چنین می‌نامد. در همان ابتدا و انتهای کتابش، مناسب است که آن را وحی بنامیم و به عنوان یک نبوت بخوانیم.

سومین چیز، یا سومین نوع ادبی که وحی به وضوح به آن تعلق دارد، رساله یا نامه است. جالب است که ما اغلب این را به خاطر شماره‌های یک و دو نادیده می‌گیریم. ما شیفته‌ی این واقعیت می‌شویم که وحی یک آخرالزمان است.

و وقتی می‌خوانید، مخصوصاً فصل‌های چهارم تا بیست و دوم، اساساً همین اتفاق می‌افتد. خیلی کم پیش می‌آید که از فصل چهارم تا بیست و دوم به یک نامه شباهت داشته باشد. واضح است که یک آخرالزمان یا یک پیشگویی آخرالزمانی است و در آنجا تمام رؤیاها و تصاویر عجیب را پیدا می‌کنید.

اما نکته جالب این است که مکاشفه درست مانند یک نامه، یک نامه یا رساله قرن اول، شروع و پایان می‌یابد، ابتدا و انتهای کتاب بسیار شبیه یکی از نامه‌های پولس به نظر می‌رسد. بنابراین، برای مثال، از فصل اول آیات چهار تا هشت، به این گوش دهید، یوحنا، به هفت کلیسا در استان آسیا، فیض و آرامش بر هفت کلیسا بر شما باد، از جانب او که هست، و بود، و خواهد آمد، و از جانب هفت روح در پیشگاه تخت او، و از جانب عیسی مسیح، که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان، و فرمانروای پادشاهان زمین است، به او که ما را دوست دارد و ما را با خون خود از گناهانمان آزاد کرده است، و ما را به پادشاهی و کاهنی تبدیل کرده است تا به خدا و پدرش خدمت کنیم، جلال و قدرت تا ابد بر او باد.

آمین. من همینجا متوقف می‌شوم، در حال حاضر آیات هفت و هشت را نمی‌خوانم، هرچند که به آن آیات تعلق دارند. اما توجه کنید که چگونه شروع می‌شود، شناسایی نویسنده، یوحنا، و سپس خوانندگان به هفت کلیسا، و سپس یک درود یا یک برکت، یک بخش فیض و آرامش، بسیار شبیه آنچه در برخی از نامه‌های پولس می‌بینید.

و سرانجام، در فصل ۲۲ و آیه ۲۱، آخرین آیه مکاشفه، فیض خداوند ما عیسی مسیح با قوم خدا باد، آمین پایان‌بندی بسیار شبیه به یکی از نامه‌های پولس است. بنابراین، مکاشفه به وضوح قصد دارد نامه‌ای باشد که در فصل‌های دو و سه، چیزی را به خوانندگان اولیه، یعنی هفت کلیسا، منتقل کند.

اهمیت نامگذاری مکاشفه به عنوان یک نامه، یا بهتر است بگوییم، اهمیت نگارش یوحنا در قالب یک نامه به عبارت دیگر، او این پیشگویی رؤیایی، این پیشگویی آخرالزمانی، پیامی از جانب خدا را در قالب یک رؤیای آخرالزمانی داشته است که اکنون برای خوانندگان خود می‌نویسد، با قرار دادن آن در چارچوب یک نامه یا رساله قرن اول. نکته مهم در مورد این موضوع چیست؟ آنچه که درک آن مهم است و توسط اکثر محققان اکثر مفسران و محققان ادبیات عهد جدید قرن اول به خوبی شناخته شده است، این است که یکی از ویژگی‌های بارز یک نامه چیزی است که محققان عهد جدید آن را «گاہ به گاہ» می‌نامند. و این بدان معنا نیست که آنها به مناسبت نوشته شده‌اند، بلکه «گاہ به گاہ» به این معنی است که یک نامه در پاسخ به شرایط یا مشکلات یا مسائل بسیار خاص تولید و نوشته شده است.

یعنی، مانند نامه‌های پولس، مکاشفه در پاسخ به مشکلات و بحران‌های خاصی نوشته شده است، بسیار شبیه به غلاطیان که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، غلاطیان در پاسخ به یک بحران بسیار خاص از به اصطلاح یهودی‌گرایی نوشته شده است که سعی داشتند خوانندگان را به تسلیم شدن در برابر شریعت موسی وادار کنند. کتاب اول قرن‌تین به تعدادی از مسائل مربوط به مشکلات کلیسای قرن‌تین، مربوط به سیستم حمایتی، و مربوط به نخبه‌گرایی و دوگانه‌گرایی معنوی و سایر مسائلی که در کلیسا نفوذ کرده بود می‌پردازد. بنابراین، به عنوان یک نامه، باید انتظار داشته باشیم که مکاشفه نیز به همان اندازه تحت تأثیر یک مشکل یا بحران خاص در کلیسا باشد.

این همچنین به این معنی است که نامه برای انتقال اطلاعاتی نوشته شده است که برای خوانندگان اولیه مرتبط و قابل درک باشد. نامه‌ها باید چیزی را منتقل کنند که خوانندگان بتوانند آن را درک کنند و به وضعیت آنها بپردازد. نامه‌ای با هدف پاسخگویی به نیازهای خاص و شرایط تاریخی خاص خوانندگان نوشته شده است.

بنابراین، کتاب مکاشفه، حداقل آغاز و پایان آن، بسیار شبیه به هم هستند و قالب یک نامه را دارند، اگرچه در این بین، مکاشفه لزوماً مانند یکی از نامه‌های پولس توسعه نمی‌یابد. درست است که در قرن اول، تقریباً هر چیزی را می‌توانستید در قالب یک نامه بیان کنید. و بنابراین، من این نکته را مهم می‌دانم که یوحنا تصمیم گرفته است آخرالزمان خود را بنویسد، تجربه رؤیایی آخرالزمانی خود، پیام نبوی خود به کلیساها را در قالب و چارچوب یک نامه ثبت کند، یک قالب ادبی که قرار بود به شرایط خاص، مشکلات خاص با اطلاعاتی بپردازد که توسط خوانندگان قابل درک و فهم باشد و نیازها و موقعیت آنها را برآورده کند.

و بنابراین، به نظر می‌رسد که مکاشفه در ویژگی‌های آخرالزمان سهیم است و با آنها مشخص می‌شود. این یک روایت روایی از یک رؤیا است که دیدگاهی متعالی را با زبانی بسیار نمادین ارائه می‌دهد. این یک پیشگویی است.

این یک اعلامیه است، پیامی از جانب خدا که برای هشدار دادن و همچنین تشویق قوم خدا در نظر گرفته شده است. این شامل اطلاعاتی در مورد آینده است، اما در درجه اول به شرایط مدرن و خوانندگان امروزی مربوط می‌شود. و در نهایت، در قالب یک نامه بیان شده است.

منظور نامه بود، بسیار اتفاقی بود. قرار بود به موقعیت خاص خوانندگان به گونه‌ای بپردازد که آنها را قادر سازد موقعیت خود را در پرتوی جدید درک کنند. بنابراین، مکاشفه، کتابی است که در قالب‌های ادبی ارتباط برقرار می‌کند، هر چقدر هم که برای ما عجیب باشد، و امیدوارم در این چند دقیقه اخیر توانسته باشیم آن را از حالت عجیب و غریب خارج کنیم، می‌دانم که این یک کلمه یا نوعی ابهام‌زدایی از مکاشفه و ژانرهای ادبی آن با توصیف ژانرهایی که یوحنا برای نوشتن انتخاب کرده بود و ژانرهایی که برای خوانندگان قرن اول آشنا بودند، یک آخرالزمان، یک پیشگویی و یک نامه، نیست.

حال، کاری که می‌خواهم در ادامه انجام دهم این است که پرسم، با توجه به این سه نوع ادبیات، چگونه، باید مکاشفه را بخوانیم؟ با توجه به اینکه مکاشفه به این سه ژانر ادبی، آخرالزمان، نبوت و نامه، تعلق دارد چه اصولی باید بر نحوه خواندن مکاشفه حاکم باشند؟ اصول هرمنوتیکی که باید نحوه تفسیر ما از کتاب را تعیین یا تحت تأثیر قرار دهند، چیست؟ چه تفاوتی دارد، اینکه مکاشفه را صرفاً به عنوان آخرالزمان، نبوت و نامه طبقه‌بندی کنیم کافی نیست. این چه تفاوتی در نحوه خواندن واقعی آن ایجاد می‌کند؟ بنابراین، در بخش بعدی، کمی وقت صرف خواهیم کرد تا اصول تفسیر کتاب مکاشفه را که فکر می‌کنم از این سه نوع ادبی منحصر به فرد که مکاشفه در آنها شرکت دارد، بیرون آمده و ناشی می‌شوند، بررسی کنیم.

من دکتر دیو متیوسون هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه. این جلسه شماره ۲ در مورد ژانر ادبی پشت کتاب مکاشفه است -- مکاشفه، نبوی و رساله.